

دکتر راجر گرین، اصلاحات تا به امروز، درس ۱۶، پاسخ به لیبرالیسم

راجر گرین و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر راجر گرین هستم در درس تاریخ کلیسا، اصلاحات تا به امروز. این جلسه شماره ۱۶، پاسخ به لیبرالیسم است.

بیاید فقط به خودمان یادآوری کنیم که کجا بودیم. امیدوارم تعطیلات خوبی داشته باشید. بفرمایید. به نظر می‌رسد نیمه دوم ترم است؟ به نظر می‌رسد نیمه اول خیلی سریع گذشت.

به هر حال، برای من هم همینطور بود. اما به هر حال، اکنون شاهد بازگشت دوباره آونگ هستیم، کمی واکنش به قدرت انجیلی قرن نوزدهم، هجدهم، نوزدهم. ما همچنین در مورد سه جنبش مهم تجدید حیات انجیلی صحبت کردیم.

GE حالا کمی در مورد آن بحث می‌شود. و ما داریم در مورد الهیات لیبرال صحبت می‌کنیم. خوب، من وقتی روز داشتیم، تصمیم نمی‌گرفتم در مورد الهیات لیبرال صحبت کنم، اما خوب، اوضاع این طور بود.

خوب، امیدوارم فهمیده باشند که من فقط داشتم الهیات لیبرال را توضیح می‌دادم. من آن را با کالج گوردون یا چیزی شبیه به آن یکی نمی‌دانستم، اما امیدوارم این را فهمیده باشند. بیاید دعا کنیم که اینطور باشد.

بنابراین، ما پیش‌زمینه‌ای ارائه دادیم و سپس برخی از نتیجه‌گیری‌های الهیاتی اساسی در مورد لیبرالیسم را ارائه دادیم. و آخرین چیزی که گفتیم، اگر در این مورد درست گفته باشم، آخرین چیزی که گفتیم این بود که، از قضا، لیبرالیسم هم بر جناح راست و هم بر جناح چپ مسیحیت تأثیر گذاشت. این امر بر جناح راست از نظر تجربه مسیحی تأثیر داشت، و مطمئناً، بر تبشیر و احیای گرای، و شاید به طور کلی، پروتستان‌تیسیم، تجربه مذهبی شخصی مسیح و مؤمن را برجسته می‌کند، و غیره.

بخشی از این تأثیر، لیبرالیسم پروتستان کلاسیک بود. خوب، این ارتباطی است که بسیاری از مردم هرگز برقرار نمی‌کنند. مطمئناً، افرادی که در سنت انجیلی یا سنت بنیادگراتر هستند، هرگز فکر نمی‌کنند که بخشی از دلیل تأکیدشان بر تجربه، از لیبرالیسم پروتستان کلاسیک ناشی می‌شود.

آنها هرگز این ارتباط را برقرار نمی‌کردند. در جناح چپ، این ارتباط از طریق راشنبوش با جنبش انجیل اجتماعی برقرار شد. و ما در مورد شلایرماخر صحبت کردیم، اما از والتر راشنبوش نیز نام بردیم.

بنابراین، در سمت چپ، جنبش انجیل اجتماعی، اما ما گفتیم، سعی داریم این را با دقت مورد توجه قرار دهیم. جدیدترین بیوگرافی راشنبوش، راشنبوش را به عنوان یک انجیلی معرفی می‌کند زیرا از نظر تاریخی انجیلی‌ها نگران فقرا بوده‌اند. آنها نگران مطرودین، درماندگان، بی‌خانمان‌ها، به حاشیه رانده شدگان و قطعاً جنبش انجیل اجتماعی هستند.

و خود والتر راشنبوش هم نگران این موضوع بود. بنابراین، وقتی می‌گوییم بر چپ‌ها تأثیر گذاشته، نمی‌گوییم که لزوماً بد است. با توجه به جنبه اجتماعی انجیل، بر چپ‌ها تأثیر داشته است.

اما باز هم، بسیاری از مردم این ارتباط را بین انجیل اجتماعی و لیبرالیسم برقرار نمی‌کنند. بنابراین لیبرالیسم دو طرفه است. حال، بیایید ارزیابی لیبرالیسم، برخی از نقاط قوت، و ارزیابی لیبرالیسم پروتستان کلاسیک، برخی از نقاط ضعف را ببینیم.

خب، بیایید نگاهی به جنبشی که توسط شلایرماخر آغاز شد، ببینیم. و ضمناً، من هم سعی کردم بر اهمیت شلایرماخر تأکید کنم. امیدوارم منظورم را به شما رسانده باشم.

او فردی منتقد بود، چون به نوعی تفکر پروتستانی، آموزه‌های پروتستان و غیره را تغییر شکل داد و مورد بازاندیشی قرار داد و بر تجربه تأکید کرد. بنابراین، من فردی نسبتاً منتقد هستم. بسیار خب، برخی نکات اساسی... اوه، آیا ما... نه، ما به نتایج الهیاتی اساسی نرسیدیم.

ما به ب نرسیدیم. متأسفم. ما به ب نرسیدیم، و بعد به ج و د می‌رسیم. پس اجازه دهید اول به ب بپردازم، برخی از نتیجه‌گیری‌های اساسی الهیاتی از لیبرالیسم پروتستان کلاسیک. خب، بسیار خب.

اول از همه، لیبرالیسم پروتستان کلاسیک نوعی ایده‌آلیسم بود. نوعی باور بود که تمام واقعیت توسط ذهن الهی شکل می‌گیرد. بنابراین، نوعی مرکز الهیاتی ایده‌آلیستی برای لیبرالیسم پروتستان کلاسیک وجود داشت.

و به دلیل این نوع آرمان‌گرایی، لیبرالیسم پروتستان کلاسیک به جای گسست بین امر الهی و امر انسانی پیوستگی واقعی بین امر الهی و امر انسانی را می‌دید. آنها پیوستگی بین امر الهی و امر انسانی را می‌بینند. و این پیوستگی بین امر الهی و امر انسانی را چیز خوبی می‌دانستند.

حالا، ما بعداً در مورد برخی نقاط قوت و برخی نقاط ضعف صحبت خواهیم کرد، اما آنها این را چیز خوبی می‌دانند. در واقع، برخی از لیبرال‌های پروتستان کلاسیک که از شلایرماخر پیروی می‌کردند و از افرادی مانند راوشنبوش پیروی می‌کردند، گفتند که به دلیل پیوستگی بین الوهیت و انسان، ما علیه ماتریالیسم عصر خود صحبت می‌کنیم. ما علیه طمع عصر خود صحبت می‌کنیم، جایی که زندگی انسان به جای درک خود در رابطه با الوهیت، حول محور خود می‌چرخد.

بنابراین، این افراد می‌خواستند این نوع پیوستگی الهی و انسانی را ببینند، نه یک گسست. بنابراین، ما همچنین باید به نتیجه‌گیری اساسی الهیاتی این افراد توجه کنیم؛ آنها نسبت به آینده بسیار خوش بین بودند. این افراد و ما در یک دقیقه برخی از نقاط قوت و ضعف را خواهیم دید، که چگونه این اتفاق افتاد، اما آنها نسبت به آینده بسیار خوش بین بودند.

آنها این جهان را در نهایت جهانی بسیار عقلانی می‌دانستند که با دغدغه‌های الهی و ذهنی عقلانی حرکت و انگیزه می‌گیرد. اکنون، من فقط سعی می‌کنم بفهمم که چگونه این مسائل از نظر الهیاتی، با شروع از شلایرماخر، پیش می‌رود. وقتی می‌گوییم جهانی عقلانی، آن را از طرف دیگر می‌بینیم.

ما آن را از دیدگاه قرن بیست و یکم می‌بینیم. ما در تلاشیم تا بفهمیم که این موضوع چگونه با شلایرماخر در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم پیش رفت. بنابراین آنها بسیار خوش بین بودند.

شکی در این نیست. بنابراین، آنها تمایل داشتند بر قریب‌الوقوع بودن خدا تأکید کنند. خدا قریب‌الوقوع است.

او با ماست. او اینجا در میان ماست. خدا به جای تأکید بر تعالی خدا، آن دیگری مقدس است.

برای لیبرال‌های پروتستان کلاسیک، تأکیدشان بر این بود که خدا اینجاست. حال، وقتی آنها در مورد حضور خدا در اینجا، حضور خدا در میان ما، حضور خدا با ما صحبت می‌کنند، منظورشان از این حرف‌ها دو چیز است. اول از همه، منظورشان از این حرف‌ها جهان طبیعی است.

بنابراین، آنها خدا را از طریق خلقت خدا، از طریق جهان طبیعی، و بنابراین از طریق طبیعت می‌دیدند. با این حال، راه دوم از طریق جامعه و عملکرد گروه‌های اجتماعی بود. وقتی جامعه برای بهبود بشریت تلاش می‌کرد، آنها آن را به عنوان نوعی خدای قریب‌الوقوع الهی می‌دیدند که از طریق جامعه برای بهبود آنچه که در ابتدا خلق کرده بود، تلاش می‌کند.

بنابراین، قریب‌الوقوع بودن خدا. خدا در جهان ما، در طبیعت، در جامعه و غیره نفوذ می‌کند. نکته دیگری که از این نتیجه‌گیری الهیاتی می‌توان برداشت کرد این است که آنها تأکید زیادی بر قانون طبیعی خدا، الهیات طبیعی، داشته‌اند.

بنابراین الهیات طبیعی نوعی از خداست که اهداف خود را از طریق جهان طبیعی، از طریق زندگی مشترک ما به یک معنا، محقق می‌کند. آنها قانون طبیعی را قانونی می‌دانستند که باید از آن پیروی کرد و فکر می‌کردند که آن قانون، قانونی بسیار مترقی است. ما به سوی دوران بسیار خوبی در حرکت بودیم.

به یک معنا، برای این افراد دوران خوبی در راه است. بنابراین، آنها دوباره نسبت به آینده بسیار خوش‌بین بودند. بنابراین، یک نتیجه‌گیری الهیاتی دیگر این است که آنها آموزه گناه نخستین را انکار می‌کردند.

آنها دکترین گناه نخستین را نمی‌دیدند. آنها بیش از حد عقل‌گرا و خوش‌بین بودند، و در مورد رابطه خدا و بشر بیش از حد خوش‌بین بودند که به هر نوع گناه نخستینی اعتقاد داشته باشند. البته آنها به اعمال گناه‌آلود اعتقاد داشتند.

منظورم این است که شما نمی‌توانید فقط به اطراف نگاه کنید و اعمال گناه‌آلود را ببینید. اما گناه اولیه، یک طبیعت گناه‌آلود، که تمام بشریت را به حرکت درآورده، تمام بشریت را از خدا جدا کرده است، آنها این را نمی‌بینند. آنها این را باور نمی‌کنند.

بنابراین، گناه نخستین تا حدودی برای آنها کنار گذاشته شده است. و در نهایت، آنچه برای این افراد اهمیت پیدا می‌کند اخلاق است. نشانه واقعی هر دینی، از جمله مسیحیت، این است که آیا شما زندگی اخلاقی دارید یا خیر. آیا شما زندگی اخلاقی دارید؟ بنابراین، اخلاق اهمیت پیدا می‌کند.

تا جایی که به این افراد مربوط می‌شود، الهیات و آموزه‌ها به امور فرعی تبدیل شده‌اند. بنابراین، اخلاق به قلب موضوع و موضوعی تبدیل می‌شود که شما مسیحیت و سایر ادیان را با آن قضاوت می‌کنید. بنابراین، در اینجا یک الزام اخلاقی بسیار مهم وجود دارد.

بنابراین، آن نتایج الهیاتی اساسی لیبرالیسم وجود دارد، و این افراد این نتایج را با جدیت در کتاب‌هایشان بیان می‌کنند. افرادی مانند شلایرماخر در کتابش در مورد سخنرانی‌ها برای فرهنگ، دین را تحقیر می‌کنند. خوب، حالا بیا ببینیم که فکر می‌کردم رسیده‌ایم، برویم.

خب، حالا می‌دانم کجا هستیم. ج، ارزیابی نقاط قوت لیبرالیسم، و ارزیابی نقاط ضعف لیبرالیسم. بنابراین، ابتدا به نقاط قوت می‌پردازیم.

متأسفانه، برای لیبرالیسم پروتستان کلاسیک، نقاط ضعف بیشتری نسبت به نقاط قوت دارم. فکر می‌کنم نقاط قوتی در این جنبش وجود داشت، و مطمئناً چیزهایی بود که می‌توانستیم از لیبرالیسم پروتستان کلاسیک یاد بگیریم، اما نقاط ضعفی نیز در این جنبش وجود داشت. بسیار خوب، اولین نقطه قوت

وقتی آثار شلایرماخر را می‌خوانم چه چیزی یاد می‌گیرم؟ خوب، وقتی شلایرماخر را انتخاب می‌کنم، چه چیزی به من می‌دهد؟ او چه کمکی به علاقه من به الهیات می‌کند؟ بنابراین اولین نقطه قوت، گشودگی به حقیقت است. من این را از افرادی مانند شلایرماخر قدردانی می‌کنم. گشودگی به حقیقت و تمایل به وفادار بودن به حقیقت، تعهد به حقیقت، نترسیدن از حقیقت، از هر کجا که باشد، چه حقیقت علمی، چه حقیقت فلسفی یا حقیقت ریاضی، نه اینکه از آن بترسم، بلکه آن را در آغوش بگیرم زیرا خدا خالق تمام حقایق است.

بنابراین، به نظر من، لیبرالیسم پروتستان کلاسیک در این مورد بسیار خوب است. منظورم این است که با افرادی مانند شلایرماخر شروع کنیم. بنابراین، ما باید بخواهیم که این کار را انجام دهیم. این یکی از نقاط قوت است.

یکی دیگر از نقاط قوتی که من به عنوان یک نقطه قوت واقعی می‌بینم، تمایل به انتقاد از درون است. لیبرالیسم پروتستان کلاسیک مایل به انتقاد از خود بود. کجا حق با ماست؟ کجا اشتباه می‌کنیم؟ بیایید از درون منتقد باشیم.

بیایید رک و راست باشیم. بیایید در مورد آنچه که به آن اعتقاد داریم صادق باشیم و روی آن موارد کار کنیم.

بنابراین، این نوعی خودانتقادی است، و این، به نظر من، یک فضیلت برای خودانتقادی است. سومین نقطه قوت لیبرالیسم پروتستان کلاسیک، و این، من فقط عکس راشنبوش را اینجا نگه می‌دارم، اما نقطه قوت سوم، یک دغدغه اجتماعی بسیار متعهدانه است که این جنبش، به طور کلی، داشت، دغدغه‌ای برای فقرا، دغدغه‌ای برای مطرودین، دغدغه‌ای برای درماندگان، بی‌خانمان‌ها، و حاشیه‌نشینان در زندگی. و هیچ کس بهتر از والتر راشنبوش و جنبش او، جنبش انجیل اجتماعی، این را نشان نمی‌دهد.

اما همانطور که الان گفتم، والتر راشنبوش تا حدودی یک انجیلی هم هست. بنابراین، والتر راشنبوش کسی نبود که جنبه‌های شخصی انجیل، تغییر کیش شخصی، خدمت روح‌القدس به فرد و غیره را کنار بگذارد. اما او بسیار نگران ساختار اجتماعی به شیوه پادشاهی خدا بود. بنابراین، من این را درک می‌کنم.

بنابراین، نقاط قوت زیادی در لیبرالیسم وجود داشت، اما به نظر من، نقاط ضعف بزرگی هم وجود دارد که در نهایت در این جنبش ظاهر شدند. و نمی‌توانید این نقاط ضعف را نادیده بگیرید.

و حتی امروز، در میان لیبرال‌های پروتستان کلاسیک، فکر می‌کنم که آنها باید با این نقاط ضعف روبرو شوند. خوب، باشه. پس اجازه دهید کمی وقت بگذارم و این کار را انجام دهم.

اما اول از همه، باید بگویم که لیبرالیسم پروتستان کلاسیک، به طور کلی، اکنون دیدگاهی کتاب مقدسی از خدا نداشت. من فکر می‌کنم که آنها با درک خود از رابطه بین الوهیت و انسان، خدا را به سطح ما پایین آوردند. بنابراین، آنها قادر به پذیرش دیدگاه کتاب مقدسی از خدا نبودند.

و منظور من از این، خداوند متعال، نگهدارنده جهان هستی است. او طبق قوانین طبیعی عمل می‌کند، اما گاهی اوقات طبق معجزات نیز عمل می‌کند. بنابراین فکر نمی‌کنم که آنها دیدگاه خوب و کاملاً کتاب مقدسی از خدا، یک دیدگاه جامع کتاب مقدسی از خدا داشتند.

آنها فقط بر قریب الوقوع بودن خدا تأکید کردند. آنها تعالی خدا، عظمت خدا، جلال خدا را فراموش کردند. او به خاطر خودش شایسته پرستش است و غیره.

خب، این اولین نکته است. من فکر می‌کنم دیدگاه کتاب مقدسی نسبت به خدا به طور کلی فاقد آن است. حالا، من در مورد افرادی مثل راشنبوش صحبت نمی‌کنم، اما به طور کلی، در میان لیبرال‌های پروتستان کلاسیک، می‌گویم که این درست است. خب، دوم اینکه، از این تعجب نخواهید کرد، اما آنها فاقد دیدگاه کتاب مقدسی نسبت به مسیح بودند، زیرا برای آنها، مسیح به الگو، سرمشق، الگوی اخلاقی ما، تأثیرگذار اخلاقی ما، انسان اخلاق‌مدار تبدیل می‌شود.

خب، مسیح آن بود، اما او همچنین خدا بود. او همچنین خدا در جسم بود. بنابراین، آنها بر انسانیت او تأکید کردند، اما الوهیت او را نادیده گرفتند.

و اگر می‌خواهید از نظر مسیح‌شناسی درست باشید، باید هر دو را بپذیرید. او کاملاً خدا و کاملاً انسان بود، اما کاملاً انسان و کاملاً خدا نیز بود. بنابراین، تقریباً فقط با نوشته‌هایشان، با اعمالشان، انکار می‌کنند که او کاملاً خدا بود زیرا بسیاری از آنها معتقد بودند که او در مریم و یوسف متولد شده است.

او به عنوان یک انسان اخلاق‌مدار، یک انسان اخلاق‌مدار خوب، به این دنیا آمد و ما فقط می‌خواهیم اخلاق او را بپذیریم، مثلاً مثل موعظه بالای کوه. بنابراین به نظرم هنوز کسانی بودند که احتمالاً او را کاملاً خدا می‌دانستند، اما این جنبش به طور کلی قطعاً الوهیت کامل مسیح و تجسم و رستگاری روی صلیب و هر چیزی که با آن همراه است را انکار می‌کرد. خب، شماره سه

به نظرم این خیلی مهمه. خب، به نظرم همه‌شون مهمن. به نظرم این چیزهایی هستن که وقتی به لیبرالیسم پروتستان کلاسیک فکر می‌کنیم، باید در موردشون فکر کنیم.

اما نکته سوم مهم اما تا حدودی طعنه‌آمیز است. نکته سوم این است که لیبرالیسم پروتستان کلاسیک خود را در بند فرهنگی یافت که در آن کار می‌کرد. و دلیل اینکه آنها خود را در بند فرهنگی یافتند این بود که در حالی که می‌خواستند با فرهنگ صحبت کنند، اغلب به شیوه‌ای پیامبرگونه با فرهنگ صحبت نمی‌کردند.

در حالی که آنها می‌خواستند به فرهنگ پردازند، اغلب این کار را به شیوه‌ای پیامبرگونه انجام نمی‌دادند. آنها اغلب با فرهنگ ارتباط برقرار می‌کردند. آنها اغلب به نوعی در فرهنگ غرق می‌شدند.

و تقریباً یک نگاه غیرانتقادی به فرهنگ و عدم توانایی برای ایستادن بالاتر از فرهنگ وجود دارد، تقریباً یک نگاه غیرانتقادی به فرهنگ، تقریباً هر چیزی را که فرهنگ می‌گوید، در نظر می‌گیرد. و اجازه دهید از دو مثال برای آن استفاده کنم. چه زمانی سخنرانی‌های هرمان را داشتیم؟ فکر می‌کنم دو هفته پیش، شاید، وقتی اوون گینگریچ اینجا بود و کار استادانه‌ای در این زمینه انجام داد.

اما یکی از آنها نوعی نگاه غیرانتقادی به علم بود، نوعی استقبال از هر آنچه علم گفته و آموخته است، بدون انتقاد از آن، بدون اینکه عقب بایستیم و بگوییم علم کجا درست است؟ و علم کجا اشتباه است؟ یا علم کجا درست است؟ و دین کجا می‌تواند با علم صحبت کند؟ بنابراین، تقریباً مثل این است که آنها دین را کاملاً از علم جدا کردند. و آنها نتوانستند نوعی نگاه پیامبرانه و انتقادی به تحقیقات علمی داشته باشند. جایگاه دوم، البته، در تحقیقات تاریخی است.

و این یعنی، آنها درگیر نوعی نقد رادیکال کتاب مقدس شدند. بنابراین، با اوج گرفتن نقد کتاب مقدس، به یک معنا، به نظر نمی‌رسید که این افراد بتوانند عقب‌نشینی کنند و بگویند کدام نقد کتاب مقدس درست است. شاید در اینجا نکات درستی وجود داشته باشد که بتوانم آنها را بپذیرم.

اما آیا مواردی در نقد کتاب مقدس وجود دارد که حقیقت ندارند و باید به چالش کشیده شوند؟ و من فکر نمی‌کنم که آنها در این زمینه کار خیلی خوبی انجام داده باشند. من فکر می‌کنم آنها فقط هر جا که نقد کتاب مقدس مطرح می‌شد، فریب آن را می‌خوردند. و اگر شما فریب این نوع نیروهای فرهنگی را بخورید، آنگاه توانایی قضاوت در مورد فرهنگ، صحبت نبوی با فرهنگ و انتقاد از فرهنگ را نخواهید داشت.

بنابراین آنها، طعنه‌آمیز است که آنها در بند فرهنگ شدند. چون گاهی اوقات، این فرهنگی بود که می‌خواستند با آن صحبت کنند، مخصوصاً وقتی صحبت از دغدغه‌های اجتماعی می‌شد. اما آنها اغلب در بند فرهنگ می‌شدند.

آنها خیلی زیاد شدند، توسط فرهنگ شکل گرفتند. خب، این سومی است. شماره چهار

چهارم اینکه همه چیز باید برای آنها با تجربه سنجیده و سنجیده شود. و من فکر می‌کنم این مشکل‌ساز می‌شود. حقیقتی وجود دارد که حقیقت عینی است و لازم نیست از طریق تجربه و مثلاً تبدیل شدن خدا به جسم سنجیده یا سنجیده شود.

من این را به عنوان یک حقیقت عینی می‌بینم که لازم نیست با تجربه من سنجیده یا سنجیده شود. اما برای لیبرالیسم پروتستان کلاسیک، همه چیز باید از مرز تجربه عبور می‌کرد. و به یاد داشته باشید، من اینجا فقط به تصویر شلایرماخر برمی‌گردم.

اوپس. منظورم اینه که، فقط به خاطر اسم‌هایی که اینجا هستن. اوپس.

یادتان هست که گفتیم این وابستگی مطلق متناهی به . Gefühl . را به خاطر داشته باشید Gefühl کلمه نامتناهی است.

یعنی تجربه. بنابراین، همه چیز باید با تجربه سنجیده شود (Gefühl) خب، این تجربه است. گفول.

برای این افراد همه چیز باید از مرز تجربه عبور کند. بنابراین، تأکید بر تجربه، احساس و چیزهایی از این قبیل. مشکل‌ساز می‌شود. بسیار خب، به هر حال، مورد پنجم در فهرست من، ارزیابی ضعف نقد است.

و این به دلیل دیدگاه پایین آنها نسبت به گناه است، و آنها بیش از حد به آینده خوشبین بودند. بنابراین، آنها دیدگاه پایینی نسبت به گناه داشتند. آنها به گناه اولیه اعتقاد نداشتند.

آنها به اعمال گناه‌آلود اعتقاد دارند، اما به گناه نخستین اعتقاد ندارند. و چون دیدگاه پایینی نسبت به گناه داشتند، دیدگاه بالایی نسبت به آینده و آنچه بشر قادر به انجام آن در آینده است، داشتند. بسیار خب.

و بنابراین آنها واقعاً باور داشتند، فکر می‌کنم واقعاً باور داشتند که پادشاهی خدا قرار است با عمل انسان محقق شود. اینکه اینطور نبود، آنها پادشاهی خدا را به عنوان مداخله‌ای در تاریخ نمی‌دیدند، بلکه پادشاهی خدا را چیزی می‌دانستند که می‌توانیم با فرآیندهای اجتماعی خوب رشد و توسعه دهیم. این موضوع مشکل‌ساز شد.

بگذارید مثالی برایتان بزنم. در آغاز قرن بیستم، یک پروتستان کلاسیک، در واقع، همین امروز صبح، داشتم به این، آخرین شماره، نگاه می‌کردم، اما در آغاز قرن بیستم، لیبرالیسم کلاسیک پروتستان مجله‌ای را راه‌اندازی کرد و آن را قرن مسیحی نامید. و قرن مسیحی نامیده می‌شد زیرا قرن بیستم قرار بود قرن مسیحی باشد.

و آنها هنوز هم آن را با این عنوان منتشر می‌کنند. و من آن را می‌خوانم، اما خیلی عجیب است که آنها هنوز از این عنوان، قرن مسیحی، استفاده می‌کنند، چون متنفرم که این را به لیبرال‌های پروتستان کلاسیک بگویم، اما قرن بیستم به قرن مسیحی تبدیل نشد. شما جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم، هولوکاست، جنگ کره و جنگ ویتنام را داشتید.

منظورم این است که قرن مسیحیت به قرنی بی‌رحم و خونین تبدیل شد. اصلاً قرن مسیحیت نبود. بنابراین این دیدگاه بیش از حد خوش‌بینانه که ما می‌توانیم با فرآیندهای اجتماعی خود نوعی پادشاهی بسازیم، چگونه می‌توانید این دیدگاه را حفظ کنید وقتی به آنچه در قرن بیستم اتفاق افتاد نگاه می‌کنید؟ با بهتر و بهتر شدن اوضاع، مردم با گاز مسموم شدند؛ صدها هزار نفر در جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم، همه کشتارها و هولوکاست با گاز مسموم شدند.

چطور می‌توانید دیدگاهی از یک قرن مسیحی را حفظ کنید وقتی که واقع‌بینانه به قرن بیستم نگاه می‌کنید؟ بنابراین، بخشی از آن به دلیل دیدگاه پایین آنها نسبت به گناه است که چنین دیدگاهی داشتند. خب، یک نوع انتقاد دیگر، و آن تأکید بیش از حد بر نوعی اخلاق‌گرایی، انسان اخلاقی خوب بودن، انسان اخلاق‌مدار خوب بودن است، زیرا این دیدگاه آنها را به نوعی رستگاری از طریق اعمال هدایت کرد. آنها را به نوعی به این سمت سوق داد که شما نجات یافته‌اید چون انسان خوبی هستید، کارهای اخلاقی و درست انجام می‌دهید.

بنابراین، با این نوع برداشت، به چیزی برمی‌گردیم که لوثر با آن مبارزه می‌کرد. بنابراین، تأکید بر فیض کم و تأکید بر اعمال بیش از حد می‌شود. و در نهایت، البته، دیدگاهی سطح پایین نسبت به وحی وجود دارد.

خدا خود را آشکار کرده است. چگونه؟ خب، اولاً، او خود را به عنوان یک شخص از طریق مسیح آشکار کرده است، و مسیح از طریق کتاب مقدس آشکار شده است، اما بدون شک او دیدگاه پابینی نسبت به وحی دارد. و این با دیدگاه بالایی نسبت به منابع انسانی خودمان همراه است. بنابراین اکنون می‌خواهم به عنوان خلاصه، نام دیگری را اینجا ذکر کنم.

و نام او اچ. ریچارد نیبور است. و من عکسی از اچ. ریچارد دارم، و دوباره تاریخ‌ها را با اچ. ریچارد نیبور انجام دادم، ۱۸۹۴ و ۱۹۶۲. داستان کوتاهی در مورد اچ. ریچارد نیبور، چون در سخنرانی بعدی به برادران نیبور خواهیم پرداخت.

اما اچ. ریچارد نیبور، که امروزه او را با اصطلاح «متکلم عمومی» «صدا می‌زنیم، یک متخصص عالی رتبه بود. فکر نمی‌کنم آن زمان از این اصطلاح استفاده می‌کردند. به نظرم این اصطلاح کاملاً جدیدی است.

اما به هر حال، آنها از اصطلاح «متکلم عمومی» استفاده می‌کنند. او یک متکلم عمومی بود که در دانشگاه ییل تدریس می‌کرد. بنابراین، او فرد بسیار شناخته‌شده‌ای در حیات کلیسا و همچنین در فرهنگ عمومی بود.

مردم نام اچ. ریچارد نیبور را می‌دانستند. حالا، این موضوع اینجا مهم نیست؛ لازم نیست این را بدانید، اما برادرش احتمالاً حتی کمی مشهورتر بود. برادرش راینهولد نیبور نام داشت.

اما ما در سخنرانی دیگری درباره برادران نیبور نیز صحبت خواهیم کرد. اما اچ. ریچارد نیبور هم متخصص الهیات است و هم جامعه‌شناس و غیره. و او نگاهی به لیبرالیسم پروتستان کلاسیک انداخته است.

او همچنین کتاب بسیار تندی به نام «پادشاهی خدا در آمریکا» نوشت که درباره لیبرالیسم پروتستان کلاسیک بود. در کتاب «پادشاهی خدا در آمریکا»، در یک جمله، او به نوعی در مورد لیبرالیسم پروتستان کلاسیک این کار را کرد. او گفت، خدایی بدون خشم، چون می‌بینید، آنها خدای خوبی داشتند، بدون خشم، انسان را بدون گناه آورد، زیرا آنها به گناه اولیه اعتقاد نداشتند، به پادشاهی بدون داوری.

بنابراین، پادشاهی صرفاً نوعی پیشرفت اجتماعی بود، بدون هیچ قضاوتی در مورد پادشاهی، از طریق خدمات یک مسیح بدون صلیب. از طریق کار مسیح، اما بدون صلیب. کار مسیح که لیبرالیسم کلاسیک پروتستان به آن اعتقاد داشت، انسان خوب بودن، تأثیرگذار اخلاقی خوب بودن و الگویی برای نحوه زندگی ما بود.

این یک جمله در کتاب «پادشاهی خدا در آمریکا» است. اما شاید آرزو کنید وقتی به این فکر می‌کنید که درباره چه چیزی بنویسید، چنین جملاتی به ذهنتان خطور کند. می‌توانید امیدوار باشید که بتوانید جمله‌ای مانند آن به ذهنتان خطور کند.

در یک جمله، او لیبرالیسم کلاسیک پروتستان را به سطح آورد. خدایی بدون خشم، انسان بدون گناه را از طریق خدمات‌های یک مسیح بدون صلیب به پادشاهی بدون داوری آورد. و این ارزیابی او از لیبرالیسم کلاسیک پروتستان بود.

برادرش هم تخمین مشابهی داشت. راینهولد نیبور هم تخمین مشابهی داشت. خب، این هم از این

به یک معنا، این پایان داستان لیبرالیسم پروتستان کلاسیک است. بسیار خب. برای اینکه پایان داستان را نشان دهم، اجازه دهید فقط یک مثال سریع از زندگی شخصی خودم بزنم.

نه، من به عنوان یک لیبرال پروتستان کلاسیک بزرگ نشدم و بعد تغییر مذهب دادم. اما دانشگاه براون یک استاد بسیار مشهور در آنجا داشت که کارهای زیادی در مورد بنیادگرایی و انجیل‌گرایی انجام داده بود. و این مربوط به سال‌ها پیش است.

او همچنین مقاله‌ای در مورد انجیل‌گرایی ارائه می‌داد. اما در دانشگاه براون کسی را نداشت که به آن مقاله پاسخ دهد. منظورم این است که خودش یک لیبرال بود.

او فقط به صورت آکادمیک به بنیادگرایی و انجیل‌گرایی علاقه‌مند بود. او هیچ علاقه قلبی به بنیادگرایی یا انجیل‌گرایی نداشت، اما محقق آن دوره و در مورد آن جنبش‌ها بود. بنابراین، او در دانشگاه براون در مورد انجیل‌گرایی مقاله‌ای ارائه می‌داد.

اما او به یک انجیلی نیاز داشت تا به مقاله پاسخ دهد. و آنها نتوانستند چنین کسی را در براون پیدا کنند. بنابراین، به اطراف نگاه کردند.

خب، آنها من را پیدا کردند. از من پرسیدند که آیا می‌توانم بروم و به روزنامه پاسخ بدهم. شام دوست‌داشتنی و شب بسیار جالبی بود.

خب، من مجبور نبودم در مقاله‌ام پاسخ زیادی بدهم، چون او در مقاله‌اش می‌گفت که لیبرالیسم پروتستان کلاسیک که از زمان شلایرماخر می‌شناسیم، اکنون دیگر وجود ندارد، و کلمه‌ای که او استفاده کرد ورشکستگی بود. ورشکستگی است. دیگر چیزی از آن باقی نمانده است.

بیاید با آن روبرو شویم. حالا، خیلی جالب است چون او این را می‌گفت، به عنوان یک لیبرال پروتستان کلاسیک که به ندرت به کلیسا می‌رفت یا حتی، می‌دانید، نیازی به آن نمی‌دید. بنابراین، به عنوان یک لیبرال پروتستان کلاسیک، همان شور و نشاطی را که در مسیحیت انجیلی داشت، در مسیحیت یافت.

این پر جنب و جوشه. این زنده‌ست. این افراد واقعاً به چیزی اعتقاد دارند.

بنابراین، می‌دانید، لازم نبود پاسخ زیادی به مقاله بدهم. من فقط به عنوان یک انجیلی با حرف‌های او موافقم. گفتم، حق با شماست، می‌دانید.

اما، می‌دانید، ورشکسته، به عنوان کسی که خودش در آن سنت است، استفاده از کلمه ورشکسته، کمی سخت است، اما درست است. لیبرالیسم پروتستان کلاسیک به همین شکل تمام شد. امروزه هنوز هم لیبرال‌های پروتستان کلاسیک وجود دارند، و قرن مسیحیت هنوز در حال انتشار است، اما محتوای زیادی در آن وجود ندارد.

من آن را بررسی می‌کنم چون، می‌دانید، فقط می‌خواهم ببینم چیزی هست که بتوانم از آن استفاده کنم، اما محتوای زیادی در آن وجود ندارد. بنابراین، این ظهور و توسعه الهیات لیبرال است. شاید لازم باشد عنوان این سخنرانی را به «ظهور و توسعه و مرگ الهیات لیبرال» تغییر دهیم، زیرا این الهیات مرده است.

از بین رفته. ورشکسته شده. بنابراین باید جنبش‌های دیگری جای آن را بگیرند.

خب، بگذارید همین‌جا تمام کنم. از شلایرماخر به بعد، سه نام بزرگی که نام بردیم مهم هستند. شلایرماخر، راشنبوش، اینکه او چگونه در این بحث جا می‌افتد، و اچ. ریچارد نیبور و نقد او بر این موضوع.

اما آیا سوال دیگری در مورد این جنبش دارید؟ همانطور که گفتم، بقایای آن را امروزه می‌بینید. این جنبش به هیچ وجه آن قدرتی را که در زمان افرادی مانند شلایرماخر یا برخی از شکل‌دهندگان اولیه در قرن نوزدهم یا اوایل قرن بیستم داشت، ندارد. اما در این مورد اصلاً نظری دارید؟ حالتان خوب است؟ آیا می‌دانید ما اینجا چه کار می‌کنیم؟ بنابراین، آونگ از نظر الهیات کمی تغییر کرده است.

آماده‌اید؟ باشه. حالا، فقط اجازه بدید به دقیقه اینجا توقف کنم. خب، یادداشت‌های سخنرانی دوشنبه‌ی آینده همینجا تموم شد.

خب، دوشنبه تا جلسه هفتم و شامل آن می‌شود. خب، جلسه چهارم را پوشش می‌دهد. فکر کنم از جلسه چهارم تا جلسه هفتم باشد. از جلسه چهارم تا جلسه هفتم.

چهار، پنج، شش، هفت. این شامل آن چهار سخنرانی و تمام مطالب مرتبط با آن سخنرانی‌ها می‌شود. بنابراین، ما با آن مشکلی نداریم.

و بعد، چهارشنبه، چند تا از سوالات کتاب‌های مطالعه را برای من بیاور. جمعه، یک جلسه دیگر خواهیم داشت تا تو را برای امتحان آماده کنیم. و من هم جمعه امتحان را با خودم خواهیم داشت.

تا مطمئن شوم که شما با تمام سوالات و همه چیز به هدفتان رسیده‌اید. و بعد شروع می‌کنیم و کار را شروع می‌کنیم. تقریباً به ماه نوامبر نزدیک می‌شویم.

بسیار خوب، خوب، به هر حال، بیا بید سخنرانی بعدی را شروع کنیم - و سخنرانی شماره هشت

این الهیات انجیل‌گرایی در قرن نوزدهم است. خوب، شما طرح کلی خود را در صفحه ۱۴، الهیات انجیل‌گرایی در قرن نوزدهم، دارید. حالا، با خودم فکر کردم، چگونه قرار است به این سخنرانی پردازم؟ چگونه قرار است به آنچه در انجیل‌گرایی در قرن نوزدهم می‌گذرد، برسیم؟ و در واقع، در این دوره تصمیم گرفته‌ام که از طریق آنچه در انگلستان می‌گذشت، به آن پردازم.

در قرن نوزدهم دو جنبش نسبتاً بزرگ در انگلستان وجود داشت که قرار است در مورد آنها سخنرانی کنم. اولین جنبش، جنبش آکسفورد نام دارد. بنابراین، ما قرار است زیاد در مورد جنبش آکسفورد صحبت کنیم.

خیلی مهم است. واقعاً بر کلیساشناسی و رابطه کلیسا با دولت تمرکز داشت. من در این سخنرانی درباره ارتش نجات نیز سخنرانی کردم.

حالا، اجازه دهید فقط چیزی در مورد آن بگویم، و بعد به جنبش آکسفورد می‌رسیم. همانطور که ممکن است بدانید، من به عنوان یک فرد عادی با ارتش نجات در ارتباط هستم. با این حال، ارتش نجات یک جنبش بسیار مهم در بریتانیا در قرن نوزدهم بود.

و بنابراین تصمیم گرفتم که اگرچه علاقه شخصی به این موضوع دارم، اما احتمالاً باید در هر صورت در مورد آن سخنرانی کنم. مارک نول، در کتاب «نقاط عطف»، آنچه را که روز جمعه به آن اشاره کردیم به خاطر دارد، اما در کتاب «نقاط عطف»، نقاط عطف دیگری را که می‌توانست انتخاب کند اما نکرد، ذکر کرده است. و یکی از آنها ارتش نجات بود.

او می‌توانست ارتش نجات را به عنوان یک نقطه عطف انتخاب کند، چون واقعاً هم همینطور بود. بنابراین امیدوارم این را بپذیرید. دلیل اینکه من این کار را می‌کنم، به خاطر انجیل‌گرایی در قرن نوزدهم است. جنبش آکسفورد یک جنبش متعلق به کلیسای سطح بالا است و ارتش نجات یک جنبش متعلق به کلیسای سطح پایین.

بنابراین، من دو جنبش را با هم مقایسه و مقابله کردم. حالا، با این اصطلاحات، من از آن اصطلاحات استفاده نمی‌کنم. هیچ‌کدام جایگاه ممتازی ندارند.

من فقط از این اصطلاحات در مورد کلیساشناسی، درک کلیسا، چگونگی سازماندهی کلیسا و غیره استفاده می‌کنم. جنبش آکسفورد، کلیسای بسیار سطح بالا. ارتش نجات، کلیسای سطح پایین از نظر کلیساشناسی، نیز به فقرا خدمت می‌کرد.

خوب، بحث اصلی اینجاست. خوب، خوب. اول، بیا بید در مورد جنبش آکسفورد صحبت کنیم، و مقدمه‌ای بر جنبش آکسفورد و ماهیت آن ارائه دهیم.

بگذارید این را تغییر بدهم تا برای جنبش آکسفورد داشته باشیم. باشه. اوپس

باشه. بله. بسیار خوب.

خوبه. باشه. مقدمه

جنبش آکسفورد. باشه. می‌تونی جنبش آکسفورد رو تشخیص بدی، ما داریم درباره انگلستان صحبت می‌کنیم

این چیزی است که در آکسفورد شروع شد، بنابراین دانشگاه آکسفورد، به همین دلیل است که به آن جنبش آکسفورد گفته می‌شود. اینها سه اصطلاحی هستند که من هر وقت در مورد جنبش آکسفورد سخنرانی می‌کنم، برای جنبش آکسفورد استفاده می‌کنم. بسیار خوب

اول از همه، این یک جنبش بسیار مهم بود. من این اصطلاح را دوست دارم. جنبشی بسیار مهم

شکی در این نیست. دوم اینکه، این یک جنبش عمیقاً مذهبی بود. بسیار مذهبی

مردم می‌خواهند واقعاً ماهیت مسیحیت و غیره را درک کنند. یک جنبش عمیقاً مذهبی. بسیار خوب

و سوم اینکه، یک خود ارادی بود؛ یک جنبش به شدت خودآگاه. بسیار خودآگاه نسبت به شکل‌گیری و شکل‌گیری خودش. بنابراین من این اصطلاحات را دوست دارم

این جنبش بسیار مهم، عمیقاً مذهبی و به شدت خودآگاه بود

،حالا، ممکن است هنوز چیزی در مورد این جنبش ندانید، اما امیدوارم وقتی در موردش سخنرانی می‌کنیم بدانید. اما فقط این سه اصطلاح را به عنوان مقدمه در نظر داشته باشید. و همانطور که اشاره کردم، این جنبش در دانشگاه آکسفورد آغاز شد

خب، همه چیز از اینجا شروع شد، و به همین دلیل اینقدر مهم بود. خب. به نکته دیگه هم به عنوان مقدمه

بزرگ استفاده می‌کنیم زیرا آنها در مورد C این جنبش می‌خواست به درکی از کلیسا بازگردد. حالا، کلیسا، ما از عروس مسیح، بدن مسیح صحبت می‌کنند. آنها لزوماً در مورد یک فرقه صحبت نمی‌کنند، اگرچه گرایش‌های فرقه‌ای خواهد داشت

اما آنها در مورد فرقه صحبت نمی‌کنند. در مورد کلیسا، بدن مسیح در عهد جدید صحبت می‌کنند. بسیار خوب. این جنبش، جنبشی است که می‌خواست کلیسا را در بدن مسیح، تنها به عنوان یک جنبش الهی ببیند

بسیار خوب. یک جنبش الهی. جنبشی که فقط توسط خدا شکل گرفته است

بسیار خوب. و آنها این را کجا دیدند؟ حال، به یاد داشته باشید، این جنبش، این جنبش آکسفورد، یک جنبش قرن نوزدهمی است. بسیار خوب

آنها این را کجا می‌بینند؟ آنها آن را در عهد جدید می‌بینند. در عهد جدید، کتاب مقدس خود را باز می‌کنند و کلیسای عهد جدید، بدن مسیح، را به عنوان یک جنبش الهی، تنها یک جنبش الهی می‌بینند. آنها همچنین آن را در کلیسای اولیه دیدند

خب، بیایید بگوییم ۴۰۰ سال اول کلیسا. حالا، از آن زمان، تا جایی که به آنها مربوط می‌شود، ما سعی می‌کنیم از دریچه‌ی آنها به آن نگاه کنیم، اما از آن زمان، تلاش‌هایی از سوی دولت برای کنترل کلیسا وجود

داشته است. تلاش‌هایی از سوی دولت برای شکل دادن به کلیسا، اداره کردن کلیسا، سازماندهی کلیسا و کنترل آن صورت گرفته است.

و آنها این را در روم دیدند، اما از زمان اصلاحات مذهبی نیز آن را دیدند. اوه، آنها آن را در کلیسای کاتولیک رومی قرون وسطی دیدند. آنها آن را از زمان اصلاحات مذهبی، حتی در درون پروتستانتیسم، دیده‌اند.

آنها شاهد تلاش‌های دولت برای شکل دادن به کلیسا و در نتیجه، تبدیل آن به یک نهاد انسانی به یک نهاد کمتر الهی بوده‌اند. آنها سعی کردند با اقدامات دولتی، کلیسا را تغییر دهند، می‌دانید؟ بنابراین، تا آنجا که به آنها مربوط می‌شود، این کلیسای عهد جدید نبود. آنها در انگلستان زندگی می‌کنند.

این افراد آنگلیکان هستند. آنها به کلیسای خود نگاه می‌کنند و می‌گویند، آیا این کلیسای عهد جدید است یا کلیسای چهار قرن اول؟ پاسخ آنها این بود که نه، به این دلیل نیست که بیش از حد توسط دولت کنترل می‌شود. این بیش از حد نوعی کلیسای دولتی است.

به یک معنا، برای این افراد، این فاقد الوهیت کامل خود است. خوب؟ بنابراین، آنها شروع به نگاه کردن به کلیسای عهد جدید و کلیسای اولیه به عنوان الگوی خود می‌کنند. این الگوی آنهاست.

این مدل آنهاست. این چیزی است که به آن علاقه دارند. بسیار خوب، حالا بیا ببینیم فقط یک دقیقه در مورد این فکر کنیم.

اینگونه است که آنها از نظر الهیاتی فکر می‌کنند. اما در قرن نوزدهم، آنها در یک جنبش زندگی می‌کنند و به شکل‌گیری یک جنبش کمک می‌کنند، اما در عین حال در یک جنبش نیز زندگی می‌کنند. و ما عموماً قرن نوزدهم را چه می‌نامیم؟ عصر رمانتیسم.

عصر رمانتیسم. و یکی از ویژگی‌های رمانتیسم در یک سطح فرهنگی وسیع‌تر چیست؟ یکی از ویژگی‌های رمانتیسم در یک سطح فرهنگی وسیع‌تر، نگاه به گذشته و مهم دیدن گذشته برای شکل‌گیری فرهنگ و غیره است. بنابراین، رمانتیک‌ها اغلب افرادی بودند، چه شاعر، چه نویسنده یا موسیقیدان، که به گذشته نگاه می‌کردند و می‌دیدند که اگر می‌خواهیم واقعاً آن چیزی باشیم که باید باشیم، باید آنچه را که از گذشته آموخته‌ایم بپذیریم و غیره.

بنابراین، به نظر می‌رسد که این افراد محصول فرهنگ خود، عصر رمانتیک که در آن زندگی می‌کنند، هستند، اما تقریباً می‌توان گفت که آنها شکل‌دهندگان آن فرهنگ نیز هستند. آنها شکل‌دهندگان آن رمانتیک بودن نیز هستند. بنابراین، می‌توان آن را دید، شاید بتوان آن را از هر دو جهت دید.

اما اتفاقات زیادی چه از نظر الهیاتی و چه از نظر فرهنگی در حال رخ دادن است تا چیزی را که ما آن را جنبش آکسفورد می‌نامیم، شکل دهد. خوب، با این اوصاف، اکنون سعی خواهیم کرد که فقر را بهتر درک کنیم. ما به آغاز جنبش آکسفورد، حرکت به سمت کلیسای کاتولیک رومی و واکنش کلیسای آنگلیکان خواهیم پرداخت.

خوب، دو، سه و چهار. این آغاز جنبش آکسفورد بود. چیزی که اتفاق افتاد، یادتان هست گفتیم، این بود که این دوره اصلاً درباره چیست؟ درباره افراد مناسب در جای مناسب با ایده‌های مناسب است.

و اتفاقی که افتاد این بود که در اوایل قرن نوزدهم، گروهی از روحانیون در دانشگاه آکسفورد در مورد ماهیت کلیسا صحبت می‌کردند. بنابراین، در واقع، کلیساشناسی تمرکز اصلی آنها بود. بنابراین، این افراد در جای درست در مورد این موضوع صحبت می‌کردند.

آنها با آنچه می نوشتند و آنچه در موردش صحبت می کردند، از یکدیگر حمایت می کردند، و در نهایت، چیزی منفجر شد، و شما جنبش آکسفورد نامیده شدید. خوب، بسیار خوب. حالا، اولین کسی که وقتی در مورد جنبش آکسفورد فکر می کنیم به ذهنمان می آید، شخصی در آکسفورد به نام ریچارد فرود است، فرود.

به تاریخ‌ها توجه کنید، تاریخ‌های جالبی هستند، ۱۸۰۳، ۱۸۳۶. آن مرد وقتی تنها ۳۳ سال داشت درگذشت. با این حال، او یکی از افرادی است که کل این ماجرا را به حرکت درمی آورد، کل این ماجرا را با تفکرش به جریان می اندازد.

حال، از نظر او، کلیسا، کلیسا، کلیسای ایده آل، کلیسای ابتدایی، کلیسای اولیه، کلیسای عهد جدید در چهار قرن اول یا بیشتر است. از زمان اصلاحات، کلیسا دچار فساد شده است. اصلاحات به نوعی کلیسا را فاسد کرد.

اصلاحات، کلیسا را به چیزی تبدیل کرد که هرگز قصد نداشت باشد. و کاری که ما باید انجام دهیم این است که به آن زندگی کلیسایی بدوی برگردیم. بسیار خوب.

بنابراین، او موعظه می کند، تدریس می کند، می نویسد و خواهان یک احیای مذهبی است. اما این نوع احیای مذهبی آن چیزی نیست که وقتی به کسی مثل چارلز گرانديسون فینی یا جورج وایتفیلد فکر می کنید، به ذهنتان خطور می کند. این نوع احیای مذهبی مورد نظر او نیست.

او خواهان احیای کلیسای اولیه است و بنابراین بر سه چیز اصرار دارد. اگر بتوانیم این سه چیز را در کلیسا بپذیریم، بیشتر شبیه کلیسای اولیه خواهیم بود. ما بیشتر شبیه کلیسای خواهیم بود که خدا در نظر داشته است.

خیلی خوب. شماره یک. حالا، او درباره چیزهای دیگری صحبت کرد.

من فقط از این سه تا به عنوان نشونه استفاده می کنم. باشه. فهمیدی؟ خوب، باشه.

اول از همه، باید به روزه‌داری برگردیم. کلیسای اولیه روزه می گرفت. ما آن نظم و ترتیب روزه‌داری که کلیسای اولیه داشت را نداریم.

باید به آن برگردیم. مورد دوم. حال، به یاد داشته باشید، او اکنون به عنوان یک انگلیکن صحبت می کند.

او کاتولیک رومی نیست. دوم اینکه، ما باید به تجرد روحانیون برگردیم. همه روحانیون باید مجرد باشند.

آنها نباید ازدواج کنند. آنها نباید بچه داشته باشند و غیره. ما باید به تجرد روحانیون برگردیم.

حالا، اینجا در ذیل این نکته دوم، او کمی از مسیر اصلی منحرف شد، زیرا تجرد روحانیت واقعاً بخشی از آن چهار قرن اول نبود. تجرد روحانیت به قرن یازدهم یا بیشتر نمی رسد، اما او تجرد روحانیت کلیسای اولیه را اینگونه تصور می کند. و سپس، نکته سوم، باید به احترام به مقدسین برگردیم.

نه پرستش قدیسان، بلکه تکریم قدیسان. بنابراین، ما باید به تکریم قدیسان کلیسای اولیه برگردیم. و اگر بتوانیم به این نوع چیزها برگردیم، اگر بتوانیم به این روش‌ها احیا شویم، آنگاه کلیسا دوباره به شکلی که از زمان اصلاحات بی سابقه بوده است، زنده خواهد شد.

بنابراین، کاری که او انجام می‌دهد این است که فراتر از اصلاحات مذهبی نگاه می‌کند. او از خلال اصلاحات مذهبی به آن کلیسای اولیه نگاه می‌کند و می‌گوید، پسر، اگر ما می‌توانستیم مثل آن شویم، واقعاً کلیسای می‌شدیم که خدا می‌خواست باشد. بنابراین، او یکی از سخنگویان چیزی است که به عنوان جنبش آکسفورد شناخته شد.

بگذارید دومی را به شما بدهم. حالا، باید کمی استراحت کنم. من هنوز امروز این کار را نکرده‌ام.

اما بگذارید به مورد دوم اشاره کنم. بله. خب، ریچارد فراست

فرود، فکر کنم. خوبه... آره، من... آره. به جورایی انگار کاتولیک بوده

درسته. داری مسیر درستی رو نشون میدی. اون هنوز کاملاً کاتولیک نشده

او هنوز یک کشیش آنگلیکان است و هنوز هم در مورد این چیزها با دوستانش صحبت می‌کند. و این جنبش در واقع به کاتولیک تبدیل شد. این موضوع در پایان داستان خواهد بود.

اما او قبل از اینکه این گذار به کاتولیک انجام شود، درگذشت. او در سال ۱۸۳۶ درگذشت. بنابراین، او زنده نماند تا نتایج نهایی این [مذهب/مذهب]... را ببیند.

اما برای من و هر کسی که او را شنیده، کاتولیک به نظر می‌رسد. این درست است. اما، بله. چیز دیگری در مورد ریچارد؟

بگذارید از جان کیبل نام ببرم، و بعد باید کمی استراحت کنم. کیبل، نفر دوم. او، آیا من... بله، او اینجاست

جان کیبل. تا سال ۱۸۶۶ زندگی کرد. بنابراین، ممکن است او را به عنوان یک شاعر بشناسید

او شاعر و واعظ بزرگی بود. اگر قرار باشد یک واعظ با جنبش آکسفورد مرتبط باشد، آن واعظ کیبل است. درست است؟ و کیبل در واقع یک موعظه ایراد کرد.

بگذارید به شما بگویم... من تاریخ خطبه را نوشتم. این تاریخ است. ۱۴ جولای ۱۸۳۳

ژوئیه ۱۸۳۳. عنوان موعظه «ارتداد ملی» بود. ارتداد ملی ۱۴

جولای ۱۸۳۳. او این را در... فکر می‌کنم کلیسای سنت مری در آکسفورد بود، اما او آن را در یکی از ۱۴ کلیساهای آکسفورد موعظه کرد. و آن خطبه واقعاً یک خطبه‌ی تعیین‌کننده بود، زیرا در آن خطبه، کاری که یعنی بدن مسیح، را از هر نوع کنترل، C، او می‌خواست انجام دهد این بود که کلیسا، کلیسای با حرف بزرگ ایالتی یا ملی جدا کند.

ما باید از این وضعیت بیرون بیاییم. می‌دانید، ما باید بیشتر شبیه کلیسای اولیه شویم که تحت هیچ کنترل ملی یا ایالتی نبود. بنابراین، او خطبه‌ای در مورد ارتداد ملی ایراد می‌کند.

اما همانطور که او اصول خود را تدوین می‌کند، جالب است که او زیاد در مورد عشای ربانی صحبت می‌کند. بنابراین، نه در این خطبه، بلکه در خطبه‌های دیگر و به طرق دیگر، او در مورد عشای ربانی صحبت می‌کند. اجازه دهید فقط به دو نکته‌ای که او در مورد عشای ربانی می‌گوید اشاره کنم.

ببینید آیا این به نظر پروتستان می‌آید یا کاتولیک. ببینید آیا شبیه لوتر یا کالوین است یا بیشتر شبیه سنت آگوستین یا چیزی شبیه به آن از چهار قرن اول؟ بسیار خوب، اجازه دهید دو نکته را ذکر کنم.

شماره یک، نحوه نجات شماست. نحوه نجات شما از طریق دریافت بدن و خون مسیح در مراسم عشای ربانی است. بنابراین، تا جایی که به او مربوط می‌شود، این روشی است که رستگاری به شما می‌رسد زیرا این بدن و خون مسیح است. حال، آیا این بیشتر کاتولیک به نظر می‌رسد یا پروتستان؟ البته که بیشتر کاتولیک به نظر می‌رسد، زیرا تا جایی که به او مربوط می‌شود، این آموزه کلیسای اولیه بود و ما باید به آن آموزه برگردیم.

بنابراین، رستگاری از طریق عشای ربانی حاصل می‌شود، و عشای ربانی بدن و خون مسیح برای اوست. پس این شماره یک است. شماره دو، عشای ربانی فقط از طریق کاهنانی که از زمان پطرس به ترتیب رسولی بوده‌اند، به طور معتبر برگزار می‌شود.

بنابراین، از زمان پطرس یک جانشینی رسولی وجود داشته است. فقط کاهنانی که در آن جانشینی رسولی قرار دارند می‌توانند عشای ربانی را برگزار کنند. حالا، آیا این بیشتر کاتولیک به نظر می‌رسد یا پروتستان؟ به نظر من کاملاً کاتولیکی است.

به هر حال، مخصوصاً اگر به پطرس برگردیم، این جانشینی رسولی را داریم و فقط آن کشیش‌ها مجاز به برگزاری عشای ربانی هستند. بنابراین این شبیه اصلاحات به نظر نمی‌رسد. این کاملاً کاتولیکی به نظر می‌رسد.

بنابراین کبل واعظی بزرگ، شاعری بزرگ، نویسنده‌ای بزرگ و فردی بسیار تأثیرگذار بود. وقتی او شروع به صحبت در مورد این جنبش می‌کند، واقعاً با اصطلاحات کاتولیک، اصطلاحات کاتولیکی صحبت می‌کند. عشای ربانی، تبدیل جوهری، بدن، خون، جانشینی رسولان.

همه اینها از کلیسای اولیه در موردش صحبت شده. بنابراین کبل خیلی خیلی مهمه. پس دو نفر اول واقعاً مهم هستند.

نفر سوم، بی‌نهایت، خوب، نفر سوم، خیلی مهمه، اما باید بهت یه استراحتی بدم. یه کم استراحت کن. ما امروز استراحت نکردیم، شما؟ خدا خیرتون بده.

دوشنبه است. نیمه دوم ترم است. داریم به زندگی ادامه می‌دهیم، مگر نه؟ داریم ادامه می‌دهیم.

خب، سوالی دارید؟ کمی صبر کنید، کمی استراحت کنید، امیدوار باشید. بله. او هنوز کاملاً در مورد پطرس به عنوان پاپ صحبت نمی‌کند.

او، آنها در نهایت کاتولیک خواهند شد زیرا قرار است کاتولیک شوند. اما از طریق پطرس، او اولین اسقف کلیسا بود. و همانطور که او اسقف‌ها را منصوب و مسح کرد، جانشینی رسولی از طریق اسقف‌های کلیسا انجام می‌شود.

بنابراین، تنها کسانی که می‌توانند مراسم عشای ربانی برگزار کنند، اسقف‌های کلیسا هستند. و همانطور که آنها سپس خادمان را منصوب می‌کنند، یا بهتر است بگویم کشیش‌ها را منصوب می‌کنند، اما همانطور که آنها

کشیش‌ها را منصوب می‌کنند، به کشیش‌ها این قدرت را می‌دهند که مراسم عشای ربانی و همه چیز را برگزار کنند. اما افراد غیر روحانی نمی‌توانند این قدرت را اعطا کنند.

این نمی‌تواند توسط کشیشان فرقه‌های دیگر داده شود. در اطراف او پرزبیتی‌ها و باپتیست‌ها بودند. در اطراف او پرزبیتی‌ها بودند.

او اصلاً این را به رسمیت نمی‌شناخت، چون متدیست‌هایی در اطراف بودند. او آن را به عنوان یک مراسم مشروع عشای ربانی به رسمیت نمی‌شناسد. فقط به عنوان افرادی که جانشینی رسولی به آنها داده شده است، این واقعاً بدن و خون مسیح است.

خب، یه چیز دیگه هم همین الان که اینجا وایساده بودیم اتفاق افتاد. خب. بریم سراغ مورد سوم، و بعدش باید بذارم بری.

شماره سه، مهمترین فرد در کل جنبش. و نام او جان هنری نیومن است. و این هم تاریخ‌های زندگی او: ۱۸۰۱ تا ۱۸۹۰.

کلی آدم دیگه و کسای دیگه هم بودن که می‌تونیم بهشون اشاره کنیم. من فقط این سه تا رو انتخاب می‌کنم، اما بقیه واقعاً... اون از همه مهم‌تره. باشه.

جان هنری نیومن، یک نیروی فکری قدرتمند. فکر می‌کنم بقیه هم همینطور بودند، اما یک نیروی فکری، قدرتمند، شکی در این نیست. جالب اینجاست که در روزهای اولیه‌اش به عنوان کشیش در کلیسای انگلیکان خود را یک انجیلی می‌دانست.

بنابراین، او می‌توانست از اصطلاح انجیلی استفاده کند، درست همانطور که وسلی‌ها در قرن گذشته از اصطلاح انجیلی‌ها استفاده می‌کردند. اما او خود را یک انجیلی می‌دانست. این یک واقعیت کوچک مهم است.

حالا، کاری که نیومن قراره انجام بده اینه که، ببخشید، فکر کردم اون اصطلاح رو اینجا دارم. فقط باید یه اصطلاح پیدا کنم. مگه نه؟ باشه.

خب، خدا خیرت بده. من که این اصطلاح رو نوشتم. باشه.

خیلی خب. من دارم زندگی می‌کنم و یاد می‌گیرم. پس، یه دقیقه دیگه بریم عقب.

بسیار خب. کاری که نیومن شروع کرد، نوشتن بود. و برای اینکه روی مردم تأثیر بگذارد، می‌خواست با موعظه و نوشتن روی آنها تأثیر بگذارد.

بنابراین، او نشریه‌ای به نام «رساله‌هایی برای تایمز، رساله‌هایی برای تایمز» راه‌اندازی می‌کند. رساله‌هایی برای تایمز، رساله‌هایی برای تایمز. «من باید این را به یک پاورپوینت تبدیل کنم».

تراکت‌هایی برای تایمز. او این کار را در سال ۱۸۳۳ آغاز کرد. این به نوعی آغاز جنبش است، ۱۸۳۳.

بسیار خب. حالا، وقتی به کلمه رساله فکر می‌کنید، چه چیزی به ذهنتان می‌رسد؟ کسی در ایستگاه راه‌آهن یا جایی شبیه به آن به شما یک رساله می‌دهد؛ نظرتان در مورد آن چیست؟ دو صفحه، سه صفحه، کاملاً خوانا و غیره. اینها مثل رساله بودند.

خب، اینها فقط دو صفحه یا چیزی شبیه به آن، جزوات نبودند. اینها مثل رساله‌هایی بودند که نوشته شده بودند - جزواتی برای روزنامه تایمز.

Tracts for اینها مقالات جدی در مورد الهیات بودند. و در سال ۱۸۳۳، او شروع به انتشار این چیزها به نام the Times کرد. خب، باشه.

را دنبال Tracts for the Times اتفاقی که می‌افتد این است که همزمان با انتشار آثارش، و همینطور که شما می‌کنید، خود نیومن بیشتر و بیشتر کاتولیک می‌شود. لحنش کمتر انگلیکن و مطمئناً کمتر انجیلی به نظر می‌رسد. و بیشتر و بیشتر کاتولیک می‌شود. و بنابراین او شروع به دیدن کلیسای مسیحی کرد.

او شروع به دیدن کلیسای مسیحی کرد. اول از همه، می‌دانید، فکر می‌کنم من این را دارم. من این را دارم.

خیلی خب. خدا خیرت بده. ما اینیم دیگه.

من فقط تونستم این اسلاید رو بذارم. باشه. یه سری جزوه برای تایمز هست.

باشه. اون از وقتی شروع به نوشتن کرد شروع کرد. اون کلیسای انگلیکان رو به عنوان یه راه عالی از طریق رسانه، یه راه عالی بین راهی میدید. من متوجه نشدم که ده سال بعد بود.

باید شما را مرخص کنم. چهارشنبه این را برمی‌دارم.

من دکتر راجر گرین هستم در درس تاریخ کلیسا، اصلاحات تا به امروز. این جلسه شماره ۱۶، پاسخ به لیبرالیسم است.